

تفسیر روان و ساده قرآن کریم
قسمت چهارم، سوره بقره

ذکر کتاب

درس گفتارهای
استاد سید هادی عظیمی

بهار ۱۴۰۳



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا
أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ
الظَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ الْمُقَرَّبِينَ، سَيِّمًا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي
الْأَرْضِينَ وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ
وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

در خدمت شما عزیزان، رسیدیم به تحلیل و تبیین
روان و ساده آیه ۲۶ سوره بقره.

سیاسی بودن مخالفتِ مشرکین قریش و منافقین با پیامبر خدا

عرض کردیم، در این آیه دو نکته مهم وجود دارد، یکی
اینکه، قرآن می‌فرماید: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ
كَثِيرًا﴾. خدا مثل‌هایی برای هدایت انسان‌ها بیان
می‌فرماید. یک عده بهانه‌جو هستند و نمی‌خواهند
قبول کنند، پیامبر خدا هر چه می‌گوید از جانب
خداست. دنبال بهانه می‌گردند تا بگویند، تو اینها را به
خدا نسبت می‌دهی، در حالی که از جانب خدا نیست.
خدا شأنش بالاتر از این است که از این جور مثال‌ها
بزند. تو ما را فریب می‌دهی و چیزهایی که خدا نگفته
را از قول خدا به ما می‌گویی. دنبال منافع خودت

هستی، می‌خواهی یک جوری به حکومت بررسی و عرصه حاکمیت را به دست بگیری. با این نسبت‌هایی که به خدا می‌دهی، می‌خواهی به این جایگاه بررسی. ببینید من اینجا باز هم تاکید می‌کنم که مساله، کاملاً سیاسی است. یعنی مخالفتِ مشرکین قریش و منافقین با پیامبر خدا، به دلایل سیاسی است. چون پیامبر خدا، می‌خواهد حکومت را به دست بگیرد. اینها وقتی می‌فهمند که پیامبر خدا می‌خواهد اداره جامعه و حکومت را به دست بگیرد، در مقابل خدا و پیامبر می‌ایستند. اگر پیامبر خدا چنین قصدی نداشت، از او استقبال می‌کردند. اگر اعلام می‌کرد، من کار با شما ندارم، حاکمیت و اداره جامعه دست شما باشد، من فقط درس اخلاق و مباحث اعتقادی می‌گویم که به درد آخرت‌تان بخورد، خب از پیامبر استقبال می‌کردند. نیازی نبود با پیغمبر خدا در بیفتند. همه حرف‌های پیامبر را بدون بهانه قبول می‌کردند. اما وقتی پیامبر بحث حاکمیت را مطرح می‌کند، آنها در مقابل پیامبر می‌ایستند. پیامبر می‌خواهد، اداره جامعه را به دست بگیرد و مردم را نهی می‌کند از اینکه حاکمیت مشرکین را بپذیرند، مردم مومن هم قبول می‌کنند. آنها می‌خواهند از زیر بار حاکمیت مشرکین خلاص بشوند چون احساس خطر می‌کنند. اینجاست که مشرکین باید در مقابل پیامبر بایستند و بهانه‌جویی کنند و

نسبت دروغ بدهند و پیامبر را با این نسبت‌های دروغ از میدان به‌در کنند.

ادعای دروغ‌گو بودن پیامبر از سوی مشرکین و منافقین

خب یکی از بهانه‌های‌شان برای بیرون راندن پیامبر خدا از عرصه رقابت، این بود که بگویند تو این مثال‌هایی را که به خدا نسبت می‌دهی، دروغ است. وقتی اینجا دروغ می‌گویی، پس بقیه حرف‌هایت هم دروغ است. خدا چنین حرف‌هایی نزده که تو بیایی حکومت بکنی. دقت فرمودید؟ این حرف اصلی مشرکان با پیامبر بوده خب بعد خدای متعال اینجا رد می‌کند حرف اینها را و می‌فرماید: **﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا﴾**، اتفاقاً در شأن خدا هست. خدا شأنش هدایت است و برای هدایت، هر مثالی را که لازم باشد می‌زند، تا شما هدایت بشوید. خب اما کسانی که مومن هستند، چون قبول دارند که این پیامبر از جانب خدا آمده، کُلّی نبوت را قبول دارند. بنابراین، همه حرف‌های پیامبر را از طرف خدا می‌دانند. به **﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾**^۱ اعتقاد دارند که پیامبر از پیش خودش حرفی نمی‌زند. بنابراین، وقتی مومن به نبوت باشی، هر چه پیامبر خدا می‌گوید را قبول داری. کُلّی نبوت را که بپذیری، بقیه این مسائل قابل حل

۱. سوره نجم؛ آیه ۴

است. اما اگر گُلّی نبوت را نپذیرفتی و گفتی این پیامبر دروغ می‌گوید، به پیامبر شک داشتی، اینجا با مثال‌های خدا، نه تنها هدایت نمی‌شوی بلکه گمراه می‌شوی. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾^۲. ریب و شک و سوءظن داشتند، که این ادعای پیغمبری که می‌کند، برای رسیدن به حکومت و دنبال حکومت و منافع خودش است. خب این شک و سوءظنی بود که به پیامبر داشتند. حالا با وجود این شک، وقتی خدا مثال می‌زند، اینها با مثال‌های خدا نه تنها هدایت نمی‌شوند، بلکه گمراه می‌شوند.

در آیه یُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا چرا خدا، گمراهی را به خودش نسبت می‌دهد؟ مگر خدا اضلال هم دارد؟

عرض کردیم، خدای متعال می‌فرماید: ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾. یک عده را خدا با این مثال گمراه می‌کند و یک عده را، هدایت می‌کند. اینکه خدا می‌گوید من گمراه می‌کنم، مگر خدا شأنش این است که کسی را گمراه بکند؟ این مطلب خیلی مهم است. در جاهای دیگر هم داریم. حالا به آیات دیگر هم که برسیم، همین مطلب خواهد آمد و آنجا دیگر توضیح نمی‌دهیم. اینجا یک‌بار برای همیشه، بحث را مطرح می‌کنیم تا در جاهای دیگر، بحث روشن بشود. خدا می‌فرماید، من گمراه می‌کنم یُضِلُّ بِهِ، یعنی با این

۲. سوره بقره؛ آیه ۲۳

مثال، خدا عده‌ای را گمراه می‌کند. چرا خدا، گمراهی را به خودش نسبت می‌دهد؟ مگر خدا اضلال هم دارد؟ جواب این است، خدا هیچ‌وقت، هیچ‌کسی را گمراه نمی‌کند. اصلاً شأن خدا این است که هدایت کند نه گمراه. پس چرا می‌گویید گمراه می‌کند؟

هدایت ابتدائی و هدایت جزائی و پاداشی خداوند

ببینید ما دوجور هدایت داریم، یک هدایت ابتدائی داریم، یک هدایت جزائی و پاداشی. هدایت ابتدایی چیست؟ اینکه خدا همه مردم را دعوت می‌کند و می‌گوید، ربوبیت مرا بپذیرید. بعد نبوت این پیغمبر را هم بپذیرید. اگر ربوبیت را پذیرفتید، یعنی پذیرفتید که اداره زندگی شما، باید به دست من باشد. برای اینکه احکام من به شما برسد، پیغمبری لازم است که احکام من را به گوش شما برساند. پس لازمه پذیرش ربوبیت، پذیرش نبوت هم هست. اینهایی که نبوت را نمی‌پذیرند، ربوبیت خدا را نمی‌پذیرند. می‌گویند ما خدا را قبول داریم خدا خالق ما است. اما اینکه خدا بخواهد در زندگی ما دخالت کند، امور زندگی ما را او تنظیم کند، نه، این را ما قبول نداریم. خدا خلق کرده و رها کرده. ما با عقل و علم خودمان می‌توانیم امور زندگی خودمان را تنظیم بکنیم. ببینید علت اینکه نبوت را قبول ندارند، چون ربوبیت خدا را قبول ندارند. خدا ابتدا همه را هدایت کرده که ربوبیت من و نبوت

پیغمبر را بپذیرید. هرکس این دعوت ابتدائی خدا را بپذیرد، هدایت می‌شود. همه حرف‌های پیغمبر برای او، موجب هدایتش می‌شود. و حالا خدای متعال اینجا به آنهایی که نبوت را پذیرفتند، یک هدایت‌های پاداشی می‌دهد. هدایت پاداشی، یعنی به صورت خصوصی، یا به صورت اینکه درک و فهمش را بالا می‌برد، یا با خواب، یا با پیام اختصاصی، یا با الهام خدایی، او را هدایت خصوصی می‌کند. پس هدایت دو بخش شد، هدایت ابتدائی و هدایت جزایی. حالا کسی که هدایت ابتدائی خدا را نپذیرد، از هدایت جزایی و پاداشی بی‌بهره است. وقتی از هدایت جزایی بی‌بهره است، این خودش یک جور اضلال است. اگر خدا نسبت می‌دهد به خودش که من گمراه می‌کنم، یعنی آن هدایت پاداشی را دیگر نمی‌کنم. وقتی هدایت پاداشی را نمی‌کنم او گمراه می‌شود.

مثال اول، برای توجیه اضلال خداوند

برای درک این مطلب، به دو مثال توجه بکنید؛ مثال اول، یک وقت در یک جلسه شما می‌روید، عده‌ای نشسته‌اند می‌گویید، چه کسی حاضر است با من بلند شود بیاید برویم مسجد؟ یک مسجدی در فلان نقطه شهر هست، یک نماز خوبی خوانده می‌شود، یک سخنرانی خوبی دارد، خلاصه به دردتان می‌خورد. بلند شوید بیاید، چه کسی بلند می‌شود؟ از بین صد نفر،

بیست نفر اعلام آمادگی می‌کنند که با شما بیایند. این بیست نفر، دعوت اولیه شما را پذیرفتند. خوب حالا شما برای اینکه این ۲۰ نفر را ببرید، به چه نیاز دارید؟ مثلاً وسیله نقلیه می‌گیرید؟ اگر مثلاً راه دور باشد، یک پذیرایی هم در بین راه برایشان انجام می‌دهید. اینها چه می‌شود؟ اینها می‌شود هدایت‌های پاداشی. بعد به اینها آدرس می‌دهید، کروکی می‌دهید. همه اینها را در اختیارشان می‌گذارید. کسی که دعوت اولیه شما را پذیرفته، به او نشانی و آدرس می‌دهید. این می‌شود هدایت ثانویه، هدایت جزایی و پاداشی. حالا، کسی که دعوت اولیه شما را نپذیرد، چه شود؟ کسی که نمی‌خواهد بیاید، قطعاً به او آدرس نمی‌دهید، کروکی در اختیار او نمی‌گذارید، ماشین برایش نمی‌گیرید و پذیرایی بین راه برای او ندارید. او از نیامدن به آن مسجد، گمراه می‌شود. کسانی که نیامدند، از مطالب مهمی که در مسجد به همه گفته می‌شود، بی‌بهره می‌مانند و گمراه می‌شوند. خب خدا این گمراهی را، به خودش نسبت می‌دهد. یعنی من گمراه می‌کنم و هدایت پاداشی را به آنها نمی‌دهم. پس خدا، اضلال ابتدائی ندارد. برخلاف هدایت، خدا برای همه، هدایت ابتدائی دارد و یک هدایت جزایی هم دارد، اما اضلال ابتدایی ندارد. خدا هرگز یک حرفی را نمی‌زند که از اول، همه را گمراه کند. اضلال خدا، اضلال جزایی است. هر

جا خدا می فرماید، یضل، یعنی اضلال جزایی. چون هدایت اولیه را نپذیرفته، من گمراهش می کنم. یعنی چه گمراهش می کنم؟ یعنی آن هدایت پاداشی را، که دادم به کسانی که هدایت اولیه را قبول کردند، به این نمی دهم. به این، آدرس و کروکی نمی دهم. اگر هم بدهم، فایده ندارد. کسی نمی خواهد به مسجد بیاید، چرا به او آدرس و کروکی بدهم؟ چرا برایش ماشین بگیرم؟ چرا به او پذیرایی بین راه بدهم؟ دقت کردید؟ این می شود، اضلال ثانوی. اگر ریشه یابی کنید، خدا اراده نکرده گمراه بشود. چون خودش نمی خواهد بیاید، در گمراهی باقی می ماند. خدا می فرماید، این مسیری را من این جوری قرار دادم که هر کس دعوت اولیه ام را نپذیرد، من به او هدایت ثانویه را نمی دهم. این یک جور گمراهی است، گویا من گمراهش کردم. چون من سیستم را این جوری طراحی کردم، که هر کس هدایت اولیه را نپذیرد، هدایت جزایی شامل حالش نمی شود. از این آدرس و کروکی بی بهره می شود. پس در گمراهی باقی می ماند. با اینکه مسبب و مقصر اضلال، خود آن شخص گمراه است، اما چون خدا، طرح این مسئله را ریخته، خدا اضلال را به خودش نسبت می دهد. یعنی سیستم را خدا قرار داده و شما نمی توانید این سیستم را عوض بکنید. سیستم هدایت این است، هدایت ابتدایی را باید بپذیری تا هدایت

جزایی و ثانوی شامل حالت بشود. اگر آن اولی را نپذیری، از دومی بی بهره‌ای، پس گمراه می‌شوی. چون این سیستم را خدا قرارداد، لذا این گمراهی را خدا به خودش نسبت می‌دهد. **﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا﴾** با مثالی که خدا می‌زند، آنهایی که نبوت پیامبر را پذیرفتند می‌فهمند که این مثال خوبی است، به درد هدایت‌شان می‌خورد، قبول می‌کنند و به آن عمل می‌کنند. اما کسانی که به پیامبر شک دارند، نبوتش را نپذیرفتند که این هدایت ابتدایی است. دعوت نبوت، هدایت ابتدایی است. اگر کسی نپذیرد، دیگر هرچه پیامبر بگوید، نه تنها موجب هدایت نمی‌شود، بلکه موجب دور شدن بیشتر می‌شود. یعنی شک‌شان بیشتر می‌شود. می‌گویند، ببین ما می‌گفتیم پیامبر نیست، ببین چه حرف‌هایی می‌زند. مگر خدا به پشه مثال می‌زند! خیلی بزرگ است و به این چیزها مثال نمی‌زند. ببینید اینها همه باعث می‌شود که از مسیر دورتر بشوند.

مثال دوم، برای توجیه اضلال خداوند

مثال دوم، چند تا بچه مثلا لبِ پشت‌بام در حال سقوط هستند. خب شما می‌خواهی بروی نجاتشان بدهی. باید بروی نزدیک آنها بشوی. به آنها می‌گویی، دستت را بده به من، تا من تو را نجات بدهم. این بچه‌ها در چه صورتی نجات پیدا می‌کنند؟ در صورتی

که به تو اعتماد کنند، تو را قبول داشته باشند که می‌خواهی نجات‌شان بدهی. قبول داشته باشند که تو برای نجاتشان رفتی. کسانی که این را قبول داشته باشند و اعتماد به تو داشته باشند، وقتی به آنها می‌گویی دستت را بده دستت را می‌دهد و شما می‌گیری و نجاتش می‌دهی. اما کسی که به دلایلی، به شما شک دارد، شما را منجی نمی‌داند. شاید به شما بدبین باشد. فکر کند که شما می‌خواهی دستت را بگیری پرتش کنی پایین، یا می‌خواهی دستت را بگیری و فشار بدهی، یا می‌خواهی دستت را بگیری بیچانی. وقتی چنین شکی به شما داشته باشد، وقتی می‌گویی دستت را بده من نجات بدهم، دستت را که نمی‌دهد هیچ، بلکه یک قدم هم به عقب می‌رود و سقوط می‌کند. حالا مسبب اصلی این سقوط کیست؟ خودش است. چون به شما شک داشت. این همه به او گفتند، این آقا منجی توسط این آقا دوستت دارد، قبول نکرد. به شما شک داشت. وقتی شما می‌گویی دستت را بده، نه تنها نمی‌دهد بلکه یک قدم می‌رود عقب و سقوط می‌کند. اینجا شما باعث شدی که آن یک قدم به عقب برود؟ نه. شکش باعث شد. ولی صورت ظاهری این است، وقتی شما بالا رفتی، او یک قدم به عقب برگشت. شما که دستت را دراز کردی و گفتی دستت را بده، یک قدم به عقب برگشت. پس

ظاهراً این طوری است که شما باعث شدی او بیافتد. چون شما به او گفתי دستت را بده. آیا اینجا کسی هست که شما را ملامت کند و بگوید چرا رفتی نجاتش بدهی؟ چون تو رفتی گفתי دستت را بده، او خودش را عقب کشید و سقوط کرد. نه. بالاخره او سقوط می‌کرد، چه شما دستت را دراز می‌کردی می‌گفتی بیا و چه نه. آن وقتی که دستت را دراز کردی، او یک قدم رفت عقب و زودتر از موعد سقوط کرد. اگر شما هم نمی‌رفتی، او بالاخره داشت سقوط می‌کرد. اما حالا که رفتی، زودتر سقوط کرد.

تبیین آیه وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

ببینید این مفهوم همین آیه‌ای است که می‌فرماید: ﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^۳ آیات قرآن، برای مومنین موجب شفاء و رحمت است ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ اما برای کافرین و ظالمین، موجب خسارت است. باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، در لاله‌زار لاله روید و در شوره‌زار خس. پیامبر خدا آمده نجات بدهد اینها را. می‌گوید، به من اعتماد داشته باشید، دست‌تان را به من بدهید، حرف من را قبول کنید، همراه من باشید. اینها چون شک دارند، هرچه پیامبر خدا بگوید این حرف را خدا زده، اینها چون منکر

۳. سوره اسراء؛ آیه ۸۲

این حرف می‌شوند، زودتر سقوط می‌کنند. چون در برابر آیات قرآن موضع می‌گیرند. این همان عقب‌گرد است. زودتر سقوط می‌کنند. هر چند اگر پیامبر خدا هم آیه‌ای برای آنها تلاوت نمی‌فرمود اینها سقوط می‌کردند. بالاخره کمی با تاخیر. اما حالا که آیه نازل شد، اینها چون در مقابل آیه می‌ایستند و خودشان را عقب می‌کشند زودتر سقوط می‌کنند. ﴿وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ همین است.

فساد اعتقادی خطرناک تر است یا فساد عملی

اینجا که می‌فرمود ﴿يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ چه کسانی با این مثال‌ها گمراه می‌شوند و چه کسانی را خدا گمراه می‌کند، یا این مثال‌ها چگونه موجب گمراهی عده‌ای می‌شود؟ این به خاطر این است که فاسق هستند. عرض کردیم فاسقان چه کسانی هستند. فسق یعنی گنبدگی روح. چه کسی روحش می‌گردد؟ کسی که حکم کلی خدا را نپذیرد، یعنی اعتقاداتش فاسد باشد. ببینید یک کسی حکم کلی خدا را می‌پذیرد، نبوت پیامبر را می‌پذیرد، حرمت شراب و رقص و آواز و موسیقی مطرب را می‌پذیرد، اما اقتضای جوانی و جاهلی این است که یک روزی مثلا شراب بخورد و برقصد، این فسق نیست. گفتیم این عصیان است. این چون حکم کلی خدا را قبول دارد که اینها حرام است، اینها حدود الهی است،

این ایمان دارد و اعتقادش سالم است. فساد عمل دارد اما فساد اعتقادی ندارد، این فاسق نیست، عاصی است. عاصی، فساد اعتقادی ندارد، فساد عملی دارد. اما فاسق یعنی کسی که فساد اعتقادی دارد، نگاهش غلط است، پیامبر را قبول ندارد، حکم خدا را درباره شراب قبول ندارد. این چون کلیات دین را قبول ندارد، اعتقادش غلط است. این خطرش بیشتر است از کسی که عاصی است. اگر این اهل این نباشد که در خیابان شراب بخورد، یا اهل فسق و فجور باشد، همین که اعتقادش این است که اینها حرام نیست و خدا نباید اینها را حرام می‌کرد، این روحش گندیده است یعنی اعتقادش فاسد است. فساد اعتقادی خطرناک تر است از فساد عملی. کسی که فساد اعتقادی دارد، ایمان ندارد. مثل مُرده است، کسی که مُرده، هر چه به او ویتامین تزریق کنی، برایش فایده ندارد. اما کسی که جان در بدنش هست، ولی دست و پای او شکسته است، این را می‌شود درمانش کرد. خدا می‌فرماید، کسانی که به وسیله انکار کلی نبوت، روح ایمان در وجودشان از بین رفته، فاسق‌اند. در آیه بعد تفسیر می‌کند، فاسقان چه کسانی هستند. ﴿الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ﴾^۴ که ان شاء الله در جلسه بعد عرض خواهیم کرد.

۴. سوره بقره؛ آیه ۲۷

و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین.

